

# هزارویک روز در دیدار با مارزلف هزارویک روز (الف النهار)\*

دکتر ارنواز فیروزیان

پژوهشگر ادبیات تطبیقی

در سال ۱۷۱۰ میلادی فرانسوا پتی دولاکروا، شرق‌شناس فرانسوی، (۱۷۱۳-۱۶۵۳) (فرهنگ خاورشناسان، ج ۳، ص ۱۰۹) کتاب *الف النهار* یا *هزارروز* را به زبان فرانسه ترجمه کرد و با نام *هزارویک‌روز* در پنج مجلد چاپ کرد. او ادعا کرد اصل این کتاب را از درویشی به نام «مُخلص» در اصفهان گرفته است.

«دولاکروا در مقدمه کتابش اعلام کرد که نسخه اصلی فارسی *هزارروز* تألیف درویشی اصفهانی به نام مُخلص است و دیرزمانی در باب اصل هزارویک‌روز آن گونه که دولاکروا گفته بود کسی تردید نکرد. از قرن ۱۸ به بعد، گروهی بدین سخن به دیده افسانه می‌نگرند و آن را عاری از حقیقت می‌پندارند؛ خاصه آنکه دولاکروا، در یادداشت‌های روزانه خود از درویش مُخلص و وضع زندگی او یاد می‌کند، اما در آنجا هرگز چنین کتابی را به او نسبت نمی‌دهد» (*ادبیات عامیانه ایران*، ص ۴۲۹). شک در باب ادعای دولاکروا تا آن جا پیش می‌رود که دوهامر مقدمه کتاب را «خیالبافی» می‌داند و اسپنسر اسمیت، دولاکروا را «شیادی ادبی» می‌نامد (*جهان هزارویک‌شب*، ص ۱۱۶). *لوازلر-دلون‌شان* نیز در یادداشتی بر چاپ جدید *هزارویک‌روز* در سال ۱۸۳۸ م، سخن دولاکروا را در باب اصل هزارویک‌روز موهوم خواند (همان، ص ۱۱۹). نتیجه اینکه با یافت نشدن نسخه‌ای از اصل فارسی هزارویک‌روز بسیاری از پژوهشگران ادبی به این نتیجه رسیدند که اگرچه دولاکروا با درویش مُخلص نامی دوست بوده، این کتاب را از او نگرفته و این دولاکرواست که این کتاب را پرداخته، نه درویش اصفهانی.

\* عجب است که مؤلف یا مترجم فرانسوی نام فارسی کتاب را «هزارروز» گفته و خود آن را به زبان فرانسوی به «هزارویک‌روز» (Les mille et un jours) ترجمه کرده و این نام در ترجمه فارسی به «الف‌نهار» برگشته است.



نفر وسط: الیش مارزلف

استاد محبوب هم علاوه بر افسانه‌دانستن انتساب هزارویک‌روز به درویش اصفهانی، در حقیقت تاریخی‌داشتن خودِ درویش نیز شک می‌کند (*ادبیات عامیانه ایران*، ص ۴۳۵).<sup>۱</sup> دلوشان با توجه به این نکته که هزارویک‌روز، ترجمه دستنویس درویش مخلص نیست، نتیجه گرفت که عنوان و تنظیم کتاب، دستاورد ف.پتی دولاکرواست، اما باور نداشت که قصه‌های کتاب «بی‌اصل و مأخذ» باشند. او یقین داشت که دولاکروا قصه‌ها را «از دستنویس‌هایی به زبان فارسی یا ترکی» برگرفته است و بنابراین در اصالت این قصه‌های جذاب تردید نکرد. (*جهان هزارویک‌شب*، ص ۱۱۸) اگرچه دوهم‌مر نخستین کسی است که می‌گوید: «دولاکروا غالب قصه‌هایش را از کتاب *الفرج بعدالشدّة* برگرفته است» (همان، ص ۱۱۸)، معتقد است «مادام که ندانیم متنشان جایی وجود دارد، آنها را قصه‌های ساختگی تلقی می‌کنیم؛ یعنی قصه‌هایی که پتی دولاکروا آنها را از منابع مختلف گرفته یا به تقلید از هزارویک‌شب تصنیف کرده است» (همان، ص ۱۱۹)، و پُل صباغ می‌گوید: «شهود اولیه‌ای را که نه‌تنها الهام‌بخش تنظیم و تبویب کتاب، بلکه موجب تغییر و تبدیل مضامین به‌دست آمده از منابع شرقی بوده است، کشف کرده‌ایم. داستان مدخل هزارویک‌روز برگرفته از قصه‌ای به نام فرخ‌شاد و فرخ‌روز و فرخ‌ناز از کتاب *الفرج بعدالشدّة* است» (همان، ص ۱۱۹).

**هزارویک‌روز** نیز همچون *الفرج بعدالشدّة* با داستان شاهزاده‌ای به نام فرخ‌ناز (دختر پادشاه کشمیر) شروع می‌شود که بر اثر خوابی از مردان متنفر می‌شود و از زناشویی بیزار می‌گردد: «شاهزاده‌خانم خوابی دید که پس از آن از همه مردها متنفر شد. شبی شاهزاده خانم خواب دید گوزن نری در دام افتاد و گوزن ماده‌ای او را رهایی بخشید، ولی هنگامی که گوزن ماده اسیر شد، گوزن نر بی‌اعتنا راه خود

۱. نگارنده نیز در منابعی چون *دانشنامه تخت پولاد، رجال اصفهان، تاریخ اصفهان* استاد همایی، مقالات *الحنفاء فی مقامات شمس العلماء* نشانی از این درویش اصفهانی نیافته است.

را پیش گرفت و رفت» (هزارویک‌روز، ص ۴)؛ اما «ناگهان این تصویر به ذهن پتی دولاکروا رسید که چه خوب است زنی قصه‌گو بکوشد تا فرخ‌ناز را از عزم نامیمونش منصرف سازد. آنگاه شخصیت دایهٔ غمگسار سلطان مومه را که به فرخ‌ناز در کودکی شیر داده بود و در قصهٔ شرقی وجود ندارد، آفرید تا به مدت هزارویک‌روز قصه بگوید...» (جهان هزارویک‌شب، ص ۱۲۰-۱۱۹). در هزارویک‌روز دایهٔ شاهزاده به نام سلطان مومه، برای برطرف کردن این سوءظن شاهزاده خانم، هر روز قصه‌ای از وفای مردان می‌گوید تا شاهزاده خانم به این باور برسد که ممکن است روزی با مردی برخورد کند که بتواند برای زناشویی به او اعتماد کند: «دایه گفت: اعلیحضرتا، من داستان‌های عجیب و فراوانی می‌دانم و اگر آنها را حکایت کنم ممکن است نه تنها مایهٔ سرگرمی شاهزاده خانم باشد، بلکه عقیده‌اش را دربارهٔ مردها عوض کند و من با گفتن این سرگذشت‌ها به او نشان خواهیم داد آن‌طور که او خیال می‌کند نیست و همهٔ مردها بی‌وفا نمی‌باشند و مردانی هم پیدا می‌شوند بسیار وفادار...» (هزارویک‌روز، ص ۶).

هر بار که شاهزاده خانم به حمام می‌رود دایه برایش قصه می‌گوید تا آنکه هراس شاهزاده زایل می‌گردد و عاشق شاهزاده‌ای ایرانی می‌شود و به وصلت رضا می‌دهد: «پادشاه غزنین دستور می‌دهد شهر را آذین ببندند و جشن همگانی برگزار کنند. عروسی شاهزاده با شاهزاده خانم کشمیر به خوبی و خوشی برگزار می‌شود» (همان، ص ۴۰۸).

قصه‌های هزارویک‌روز به تعداد روزها تقسیم شده و خلاف اسم کتاب که انتظار می‌رود تعداد قصه‌های آن هزارویک باشد، دویست‌وسه و دو قصه است و پس از صدونودمین روز، نهصدوشصت‌مین روز شروع می‌شود تا آخرین روز که هزارویکمین است، داستان تمام می‌شود. «این چنین، پتی دولاکروا توانسته قصه‌هایی را که از منابع مختلف به دست می‌آورد، با تغییراتی چند که با نیت آموزشی قصه‌گو بخواند، در این چارچوب خیالی بگنجانند و نه تنها قصهٔ مدخل کتاب را که چارچوبش محسوب می‌شود تغییر دهد، قصه‌هایی را که در منابع شرقی جسته، نیز دگرگون کند. قصه‌ها چنان هوشمندانه بر هم سوار شده‌اند یا به یکدیگر پیوسته‌اند که خواننده همواره مشتاقانه منتظر است تا پایان داستان را بداند» (جهان هزارویک‌شب، صص ۱۲۱-۱۲۰).

هزارویک‌روز پس از نخستین چاپ «هشت بار در قرن هجدهم و پانزده بار در قرن نوزدهم به چاپ رسید و نیز به زبان‌های آلمانی، انگلیسی، هندی، دانمارکی، ایتالیایی، اسپانیایی، یونانی، ترکی و حتی فارسی ترجمه شد» (همان، ص ۱۰۸).

اگرچه کتاب هزارویک‌روز کتابی است که به عقیدهٔ پژوهشگران به تقلید از هزارویک‌شب نوشته شد و همچون هزارویک‌شب در دورانی بر ادبیات اروپا، خصوصاً ادبیات فرانسه، تأثیر فراوان داشت و در مواردی آن را برتر از هزارویک‌شب دانسته‌اند، نتوانست جایگاه خود را حفظ کند: «هزارویک‌روز پس از آنکه اقبالی بس شایان یافت و بر تاریخ ادبیات غرب تأثیری انکارناپذیر داشت، در بوتهٔ فراموشی افتاد. علل این بی‌مهری به اعتقاد ما مربوط به ماهیت اثر است و در واقع تاریخ‌نویسان ادبیات فرانسه هرگز به هزارویک‌روز اعتنا و عنایت نکردند چون آن را ترجمهٔ اثری فارسی می‌پنداشتند و هرگز به

بررسی خود اثر دولاکروا به دقت نپرداختند. هزارویکروز مورد توجه و اعتنای شرق شناسان نیز نبود، زیرا به محض آنکه دانستند هزارویکروز، ترجمه کتابی فارسی نیست و تقلیدی از هزارویکشب به زبان فرانسه است، آن را قابل بررسی و تحقیق ندانستند...» (همان، صص ۱۴۶-۱۴۵). جواد حدیدی هم در مقایسه این دو کتاب و تأثیر آنها بر ادبیات اروپا و بی‌اصالتی هزارویکروز چنین می‌نویسد: «در هر حال اگر هم نتوانیم هزارویکروز را از لحاظ موضوع و مطلب کتابی اصیل بدانیم، باید دست کم آن را تقلیدی بدیع و دلکش از هزارویکشب به شمار آوریم» (از سعدی تا آراگون، ص ۱۰۷). اگر حدیدی هزارویکروز را تقلیدی بدیع و دلکش از هزارویکشب می‌داند، محبوب آن را قابل قیاس با هزارویکشب نمی‌داند: «به‌طور خلاصه، الف‌النهار را می‌توان تقلیدی ناقص از الف‌لیله و لیله پنداشت که چه از جهت دل‌کشی داستان‌ها و چه از جهت طرح مطالب» (ادبیات عامیانه ایران، ص ۴۳۹)، و آنجا که حکایت آشنایی‌اش را با هزارویکروز می‌نویسد، از قول مردی پاره‌دوز که این کتاب را به محبوب معرفی می‌کند، می‌گوید: «و مرا که در جست‌وجو و مطالعه این داستان‌ها طلبکاری راستین می‌دید، بدان راهنمایی کرد و گفت که داستان‌های این کتاب به دل‌ربایی داستان‌های هزارویکشب نیست» (همان، ص ۴۲۴).

امروزه قشرهای وسیع مردم، پتی دولاکروا را که نامش به هزارویکروز پیوسته است، نمی‌شناسند، البته مگر کسانی که به تاریخ علوم و ادبیات در قرن لویی چهاردهم، پرداختند. (جهان هزارویکشب، ص ۱۰۹) در واقع تنها کسانی که به هزارویکروز اعتنا و توجه کردند، پژوهشگرانی بودند که دستنویس‌های فرج بعدالشیعه را در اختیار داشتند و کوشیدند تا موارد اقتباس پتی دولاکروا را از آن کتاب معلوم دارند، اما عموم مردم چگونه ممکن بود به مطالعه هزارویکروز علاقه‌مند شوند، وقتی به‌ندرت از آن نامی به میان می‌آمد و دیگر از دیرباز در هیچ کتابفروشی‌یی دیده نمی‌شد و هیچ ناشری به مدت بیش از یک قرن، حاضر به تجدید چاپ متن کامل و اصلی کتاب نبود، مگر چاپ روایت‌های خلاصه‌شده با نظم و ترتیب دیگر (همان، ص ۱۴۶). ولتر در پایان کتاب قرن لویی چهاردهم (۱۷۱۵)، یادداشتی ستایش‌آمیز در باب ف. پتی دولاکروا آورده است و با اطمینان می‌گوید که در زمانه‌اش، هزارویکروز از جمله کتاب‌هایی بود که مردم به رغبت تمام می‌خوانند. «ما یقین داریم که هنوز می‌توان آن را خواند و قصه‌های سلطان مہمه غمگسار همان قدر لذت‌بخش است که قصه‌های شهزاد دلربا. در هر یک از ما ملکه‌ای خفته است که بی‌شرم و آزر به افسون زیرپاکش هزارویکروز، تن درمی‌دهد» (همان، ص ۱۴۸).

هزارویکروز به دلایلی برای ما فارسی‌زبانان درخور توجه است؛ یکی از آن جهت که باعث شد نام ایرانیان بر سر زبان‌ها بیفتد و در ادبیات فرانسه شیوه نوشتن داستان‌هایی به سبک هندی و ایرانی رواج یابد و دیگر آنکه با خواندن الف‌النهار به نکات اجتماعی و سیاسی آن زمان می‌توان پی‌برد. «پتیس دولاکروا گاه از خلال داستان‌های خود به سازمان‌های سیاسی و قضایی کشور نیز تاخته و آنها را مورد انتقاد قرار داده است» (از سعدی تا آراگون، ص ۱۰۷). این نکته در قضاوت و

کشورداری داستان‌های هارون الرشید به چشم می‌خورد. صباغ نیز به این نکته اشاره دارد: «ف.پتی دولاکروا فقط به درج قصه‌ها بسنده نکرده است، بلکه با بهره‌گیری از همهٔ آموخته‌هایش در سفر به ممالک شرق و مطالعهٔ دستنویس‌های عربی و فارسی و ترکی، به تحشیهٔ آنها پرداخته است، معنای نام‌های خاص اشخاص را توضیح داده است، نقش صاحب‌منصبان و مقامات بلندپایه را معلوم داشته، دربارهٔ طبخ غذاها و تهیهٔ مشروبات داد سخن داده است و از رستنی‌ها و جانوران و سنگ‌ها و آنچه می‌دانسته گفته است؛ آداب و مراسم و اسباب و اثاث خانه را به دقت و جزءبه‌جزء شرح داده است؛ تک‌تک سازهای موسیقی را وصف کرده و معنای تعارفات مربوط به آداب‌دانی را معلوم داشته است» (جهان هزارویک‌شب، ص ۱۴۷).

**هزارویک‌روز** در دوران مظفرالدین‌شاه قاجار، به فرمان میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم، به فارسی ترجمه شد. منشیان دربار مظفری که متن فرانسوی هزارویک‌روز را به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند، در دیباچهٔ چاپ اول کتاب، نثر فرانسه و فارسی آن را ادیبانه و منشیانه معرفی می‌کنند و آن کتاب را حاوی حکایات نغز می‌دانند (*ادبیات عامیانه ایران*، ص ۴۲۵)، اما به نظر می‌رسد هر فارسی‌زبانی با خواندن داستان‌های هزارویک‌روز متوجه می‌شود که نثر این کتاب «به دلربایی *هزارویک‌شب* نیست» (همان، ص ۴۲۴) و ترجمهٔ فارسی آن «سست و رکیک و دارای ضعف تألیف است و ناهمواری‌های بسیار در عبارت‌های آن به نظر می‌رسد. پیداست که مترجمان در ادب فارسی پیاده بوده‌اند و به خلاف ادعای خویش نتوانسته‌اند این کتاب را «ادیبانه و منشیانه» از آب درآورند» (همان، ص ۴۳۸). حدیدی نیز معتقد است «ترجمهٔ *هزارویک‌روز* که با عنوان الف‌النهار منتشر شده، به زیبایی متن فرانسوی آن نیست» (*از سعدی تا آرگون*، ص ۱۰۲).

## الریش مارزلف و هزارویک‌روز

روز دوشنبه یازدهم اردیبهشت‌ماه سال جاری، کتابخانهٔ مرکزی اصفهان نشست تخصصی از *هزارویک‌شب تا هزارویک‌روز* را با حضور پرفسور *الریش مارزلف*، قصه‌شناس و پژوهشگر آلمانی برگزار کرد. مارزلف سخن خود را با این پرسش آغاز کرد: «چند نفر شما تا به حال نام کتاب *هزارویک‌روز* را شنیده‌اید؟»

و به علت کمی وقت، سخنرانش را در چند جمله خلاصه کرد؛ «من کتابی در این زمینه به زبان انگلیسی منتشر کرده‌ام که دوستان در حال ترجمهٔ آن هستند»، و با بیان طنزگونه‌اش کتاب را نشان داد و گفت: «تبلیغ هم می‌کنم.»

او گفت: «من طی سه یا چهار جمله سخنرانی خواهم کرد:

**اول؛** در سال ۱۷۱۲-۱۴ یک خاورشناس فرانسوی به نام *فرانسوا پتی‌دولاکروا* که دوست و همکار آنتوان گلان، مترجم *الف‌لیله و لیلیه* (هزار و یک‌شب) از عربی به فرانسوی بود، تصمیم گرفت کتابی مثل *هزارویک‌شب* منتشر کند و اسمش را گذاشت «*هزارویک‌روز*» در تقلید از *هزارویک‌شب*.

**دوم؛** ادعا کرد اصل کتاب به زبان فارسی موجود است و در زمان اقامتش در شهر اصفهان یک نسخه از این کتاب را از درویشی به نام «مخلص» که پیر فرقه مولوی در اصفهان بوده کپی کرده، به زبان فرانسه برگردانده است.

**سوم؛** دولاکروا دروغ گفت.

**چهارم؛** در حقیقت دولاکروا قصه‌های کتابش را از یک نسخه به زبان عثمانی ترکی، مربوط به قرن ۱۵ میلادی، انتخاب و ترجمه کرد؛ البته نه از راه مستقیم. خصوصاً یکی از قصه‌های عثمانی ترکی را به عنوان قصه بنیادین انتخاب کرده تا به شکل و با تقلید از هزارویک‌شب یک قصه بنیادی داشته باشد و قصه‌هایی تودرتو، روی هم رفته شاید در حدود کمتر از بیست قصه از آن دست‌نویس عثمانی ترجمه کرده است.

ولی...»

در اینجا مارزلف بر کلمه **ولی** تأکید کرد و گفت هر کار مهم یک **ولی** دارد.

«ولی؛ ما تازه یک نسخه مربوط به قرن دوازده میلادی به زبان فارسی پیدا کرده‌ایم؛ یعنی لااقل دو سه قرن قدیم‌تر از نسخه عثمانی که شامل همان حکایات است که ما بعدها در نسخه عثمانی می‌بینیم؛ پس، شاید؛ شاید دولاکروا دروغ نگفته باشد. شاید؛ که باید در این باره بحث کنیم.»

«فرانسوا دولاکروا خاورشناس بود و در زمان جوانی برای یاد گرفتن زبان‌های خارجی به خاورزمین فرستاده می‌شود. مدتی در استانبول بوده و ترکی یاد گرفته است. مسافرت می‌کند به ایران و در سال‌های حدود ۱۶۷۰، حدود سه سال مقیم اصفهان بود. ما دفترچه یادداشتی از آن زمان از دست خودش داریم و می‌دانیم درباره اقامتش در اصفهان دروغ نگفته و در آن زمان با پیر فرقه مولوی ملاقات کرد که گفت اسمش مخلص بود. در دست‌نویس خاطراتش از اقامتش در اصفهان هیچ حرفی درباره دست‌نویس هزارویک‌روز وجود ندارد و ما می‌توانیم حدس بزنیم که بعدها از همان دست‌نویس عثمانی ترکی استفاده کرده که ما به‌طور اتفاق چند نسخه هم در کتابخانه سلطنتی پاریس داریم.

از جهت دیگر، زمانی که فرانسوا استانبول بوده (در حدود هزار و ششصد و هفتاد و خرده) در دفترچه یادداشتش می‌نویسد: «من کتاب خریدم» - یکی از مسؤولیت‌هایش خرید کتاب برای کتابخانه سلطنتی پاریس بوده است - و اسم کتاب را به عربی می‌نویسد، نه با حروف لاتین؛ «**الفرج بعدالشدّة**» و این کتاب را فوراً می‌خواند. معمولاً کتاب‌هایی را که می‌خرید؛ شاهنامه، کلیله و دمنه، کتاب‌های تاریخی و... می‌گذاشت کنار، اما این کتاب را فوراً نگاه کرده است. ما می‌دانیم چون در خاطرات روز بعد فشرده یکی از این قصه‌ها را تعریف می‌کند؛ عیناً ما می‌دانیم قصه برایش بسیار جذابیت داشته و وقتی برمی‌گردد پاریس، تبلیغ کرده که این چقدر کتاب خوبی است.

گالان و فرانسوا دوست بودند و با هم ملاقات داشتند و شاید بتوان گفت فرانسوا به موفقیت گالان حسد می‌ورزید؛ پس تصمیم می‌گیرد کتابی بسازد که شبیه هزارویک‌شب باشد و نه فقط یک



کتاب بلکه یک قصه هم روی کتاب بسازد؛ همان قصه که کتاب از کجا آمده. به گمان بعضی چون در آن زمان مقام ترک‌ها در بارگاه فرانس آن قدر خوب نبوده، ولی به ایران همیشه احترام می‌گذاشته‌اند، شاید فرانسوا با خود گفته من این کتاب را از عثمانی ترکی ترجمه می‌کنم و ادعا می‌کنم که آن را از زبان پرشکوه فارسی ترجمه کرده‌ام.

بعد از ترجمه و انتشار کتاب در پاریس، خاورشناسان و متخصصانی شک داشتند که فرانسوا هزارویک‌روز را واقعاً از فارسی ترجمه کرده باشد. این بحث در حدود ۲۰۰ سال حل نشد. شاید ۲۰-۱۰ سال پیش بعضی خاورشناسان برجسته اروپا این حرف فرانسوا را که عیناً از فارسی ترجمه کرده، قبول کردند؛ کسانی از قبیل آرتور کریستین‌سن. بعدها البته نشستند و قصه‌ها را تک‌تک مقایسه کردند، متن فرانسوی را با متن عثمانی، و در حدود ۲۰ سال پیش یکی از همکاران، آقای پُل زیپخ، کتاب فرانسوی را منتشر کرد با پانویس مفصل و دلایلی آورد که فرانسوا، روی هم رفته، ۹۰ درصد قصه‌ها را عیناً از ترکی ترجمه کرده البته نه کلمه به کلمه چون شیوه ترجمه آن زمان متفاوت بود؛ اجباری نبود که تمام قصه را از اول تا آخر ترجمه کنند؛ شاید تنها عنصرها را انتخاب کرد؛ نصف قصه را انتخاب کرد؛ شاید هم مخلوط کرد با قصه‌های دیگر، ولی به هر حال ۹۰ درصد متن از ترکی عثمانی گرفته شده است. البته فرانسوا فارسی بلد بود؛ پس گاهی هم از متن‌ها و کتاب‌های فارسی استفاده کرده، مثلاً از کتاب *چهار درویش* یا *سندبادنامه*. این مسأله نسبتاً پیچیده است، ولی ما می‌توانیم بگوییم که ۹۰ درصد قصه‌های نسخه فرانسوی از ترکی عثمانی گرفته شده است.»

این نظر آخرین مطلب قابل توجه در مورد هزارویک‌روز است تا اینکه جعفری قنوتی کتاب

جامع الحکایات را بر اساس نسخه دست‌نویس کتابخانه گنج‌بخش اسلام‌آباد چاپ می‌کند و این کتاب به دست مارزلف می‌رسد. مارزلف با خواندن آن به داستانی آشنا برمی‌خورد و با مقایسه آن با متن فرانسوی هزارویک‌روز متوجه می‌شود این دو داستان عیناً یکی است و تصمیم به خواندن هزارویک‌روز ترکی عثمانی می‌گیرد و چون زبان ترکی نمی‌داند، از دوست ترک‌زبانش کمک می‌خواهد و آن دوست می‌گوید متن ترکی عثمانی هزارویک‌روز به زبان آلمانی ترجمه شده است و مارزلف در مقایسه دست‌نویس جامع الحکایات گنج‌بخش با ترجمه آلمانی هزارویک‌روز نسخه عثمانی متوجه می‌شود که «قصه‌های ۱ تا ۲۲ این دو کتاب عیناً یکی است؛ اصلاً ترجمه است؛ البته نسخه عثمانی ۴۲ داستان دارد و جامع الحکایات داستان‌های کمتری دارد، اما دست‌نویس جامع الحکایات گنج‌بخش یک عیب دارد و آن اینکه مربوط به قرن ۱۷ میلادی است؛ یعنی، متأخر است و بعد از دست‌نویس هزارویک‌شب عثمانی نوشته‌اند».

تا اینکه یکی از دوستان ایرانی مارزلف که در جریان چاپ کتاب او در زمینه هزارویک‌روز بوده، خبر یافتن نسخه‌ای از مونس‌نامه را به وی می‌دهد که مربوط به قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی است ولی «مؤلف نسخه گفته این کتاب را برای نصرت‌الدین محمد یلدیز، اتابک آذربایجان، نوشته است که این نصرت‌الدین اصلاً مربوط به اواخر قرن ۱۲ و اوایل قرن ۱۳ میلادی است».

مارزلف این نسخه و سخن را «یک مستند مهم تاریخی» می‌داند و در مراجعه به مونس‌نامه متوجه می‌شود تعداد داستان‌های آن کمتر از دست‌نویس عثمانی است، ولی قصه‌هایی که هست اگر نگوئیم صد درصد، ۹۵ درصد یکی است؛ هم از نظر مضمون و هم از نظر ترتیب. پس مارزلف نتیجه می‌گیرد: «می‌توانیم بگوئیم این دست‌نویس عثمانی ترکی از فارسی ترجمه شده، البته مترجم از کتاب‌های دیگر به زبان‌های عربی و فارسی داستان‌هایی به آن افزوده است؛ در نتیجه فرانسوا کاملاً دروغ نگفته است».

## منابع

- محبوب، محمدجعفر. ادبیات عامیانه ایران، تهران، چشمه، چاپ چهارم، ۱۳۸۷.  
حدیدی، جواد. از سعدی تا آراگون، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۳.  
پل صباغ، جلال ستاری. جهان هزارویک‌شب، تهران، مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۸.  
گروه نویسندگان، فرهنگ خاورشناسان، جلد سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.  
نریمانی، لطفعلی. هزارویک‌روز، تهران، انتشارات عطایی، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.